

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله خالق المار والظلمین مالک السموات والارضین رازق الابرار و
 الفاجرین معطی الاولیاء والفاسقین والصلوة علی رسولہ محمد سید المرسلین
 خاتم النبیین وعلی آلہ اجمعین واصحابہ الاکریمین والسلام علی عباده
 الصالحین اما بعد الحمد والصلوة میگوید بنده فقیر حقیر خاکپای درویشان
 وعاشقان وسگ گریں در عارفان و خادم خادمان و غلام درویشان
 یلاس پوشان بچاره بهادالدین بن محمود ابن ابراهیم بنیره بندی مخدوم قاضی
 حمیدالدین ناگوری رحمة اللہ تعالیٰ علیہ کہ سخی چند از عشق و برسیان سوره
 القصصی از نفا سیر معتبره واحادیث صحیح و از تصانیف بندی مخدوم قاضی
 حمیدالدین ناگوری رحمة اللہ کہ بر سر خاطر جلوه میدارد در قلم آوردم و
 این کتاب را مصباح العاشقین نام نهادم تا هر کدام صاحب دو
 که در گوش کند محرم اسرار الهی گردد و پیردستی که این فقیر میفرماید
 سخنم در شتم است خریدار کجا هست به نرخ پیدا شود ارگوش نگاری برسد

۱۰۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالضُّحٰی وَاللَّیْلِ

و او وضو قسم است یعنی سو کند یا ذکر و حق تعالی بجا نگاه و لیل معطوف است
 برو الضحی این قسمت است شبانگاه و اذا سبحی یعنی وقتیکه در پوشه
 پرده شب خیران کوی بار که آن وقت وقت رخت است و آنوقت وقت حنمت
 است و آنوقت وقت اسرار است و قبل و الضحی قسم است بصلوة الضحی و
 اللیل قسم است بصلوة التهجید و من اللیل و سجده نافله کرب زین
 کلام است یعنی سید بخرمت آنکه چون با پرده اطلین سپاه و اللیل اذا
 سبحی بر رخ و سبحی بر کشیدم سر کجا که طالبی است بر امید این نوید شاد است و
 سر بر آورد که شب خلعت خلوت عاشقان است و لباس عارفان است و
 تشریف عابدان است و پایه دل بیدلان است و دوائی درد پریشان است و
 شفای رنجوران است و وصال روز بجران است سید اگر چه دوستان با در
 روز از دست روزگار و از طعنه اغیار دل خار اند اما بر امید شب تازه تر
 از نو بهار اند و بهر شبی در حضرت ما محرم سر و سر اراند سید اتونیز اگر از ترک
 فتنه اغیار در روز حضرت ما حاضر نشوی باری در نیم شب تاریک که نشان
 همه خفته اند و من بیدار حاضر شو و بیار هر چه داری و بگوی آنچه دانی و نخواه آنچه
 خواهی تا بدست ترا آنچه من خواهم بیست سجده کنی سواد اللیل عبدی
 قریب منک فاطلبنی بکشتی به ای برادر مردی باید که تا خون جزو آب کند
 و از خواب استراحت بر خیزد و نگاه محرم جانان شود و هر هوا الهوسی را انقیام
 نبود قطعه ایوان جلال لب بلند است به آنجا بهوس رسیده نتوان بدین

شربت عاشقی است خسرو به جز خون جگر چشیده توان به مدین معنی
 عزیزی دیگر میفرماید رباعی ای دل هوس بر سر کاری نرسی به تاغم
 نخوری نعل کاری نرسی به تا تن به آره چو شانه نهی به هرگز لب بر لب
 گاری نرسی به تا خاک ترا کوزه سازند کلا لان به هرگز لب لعل نگار
 نرسی و قیل و الضحی قسم است بدان روز که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مشغول
 بکوه حرا بود و بهتر جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در آن روز این سوره
 آورد اقر باسم ربك الذي خلق والليل اذ اسبحی قسم است
 بدان نیم شب تاریک که پیغامبر علیه الصلوة والسلام در خانه امهالی خواب
 بود فرمان شد که ای جبرئیل برو که حبیب مادر خواب است بیدار کن و در
 حضرت با بیار و بگو یا ایها المنزل قم الليل و در بحر المرجان بشکستی صنی
 حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه ششده اند که جبرئیل در میان بنو و سر محمد
 فرمان شد که ای سر محمد بصورت جبرئیل شو و برو حبیب مادر بیدار کن و
 حضرت با بیار و بگو یا ایها المنزل قم الليل ای سرو پای سجیده بر خیرا منشب
 که شب خلعت و کرامت است نه شب خواب و راحت قیل و الضحی قسم است
 بنور دندان سید الصفا صلی الله علیه و سلم که در حجره خلوت با عایشه را صد
 عنها مشغول بود و خرقة خود میدوخت چراغ کشته شد و سوزن از دست
 مبارک بنیقاد عایشه رضی الله عنها گفت سید او در خانه تو چراغی نهیست
 که من سوزن خود تقخص کنم پیغامبر علیه الصلوة والسلام تبسم کردند و دندان
 مبارک پیشین نمودار شد آجره تاریک بود روشن گشت عایشه رضی الله عنها

سو زن خود بیافت و نوردندان پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام از عرض تا شری بگر
 بعضی ملائکه دانستند که این نور تجلی الهی است در سجده افتادند و بعضی گویند
 خواستند که تا سجده کنند فرمان آید ای ملائکه این نور تجلی ما نیست بلکه این نور دندان
 حبیب است که در حجره تاریک بکنیز در گاه مادندان نمود غیرت آن شب در کار شد
 نذر بر آید ای ملائکه این ساعت نوردندان حبیب است که دیده وقتی باشد که
 این دندان حبیب خود را مجروح گردانیم و شما زیارت کنید نقل است که در
 جنگ احد دندان پیشین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مجروح شد چو
 سنگ بدان مبارک حضرت مصطفی صلعم رسیدند بر آید سید این سنگ
 غیرت آن شب است که تو با عایشه رضخزید می و دندان خود را با و نمودی ای
 کسیکه دعوی دوستی ما بکند و دندان بدگیری نماید با دندان او بشکینم و نقل
 الضحی قسم بحبت و عشق محمد مصطفی صلعم و اللیل اذ ابحی قسم است
 سید و دیده سید الصفا و کذافی بحر المرجان اما ای برادر هیچ میدانی
 که عشق چه خیر است بزرگان گفته اند العشق اذ اطاعت بحبت بوجه المعشوق اذ ا
 رای العاشق فحش و غائب مات نفسه و حی قلبه بذكر المعشوق فقال انا و لا
 انت و قیل و الضحی قسم بوجه البنی عوم و اللیل قسم است لیسئ البنی عوم
 یعنی سو کند یاد کرد حق تعالی بر روشنی جمال سید عالم او بوی مشکبوی محزون
 آدم عوم اذ ابحی و قتی که در پوشد سیاهی بوی سیدی روی تر رسول
 چه سبزه که حشمت و الضحی و اللیل اذ ابحی را کنایت بحال مصطفی و بوی مشکبوی
 سید الصفا کرد و صریح گفت جواب اول متعلمان است که الذی یبلغ

من المصحح یعنی کنایه فایق تربت از صریح جواب دوم متعبدانه است
 که اظهار للمومنین و استتار للکافرین و در آن عصر کافران چون نام سید
 عالم و می شنیدند بزبان حال میگفتند با ساحر مبین سبب آن خرق
 تعالی بکنایت گفت تا بدانند یکا کمان و ندانند یکا کمان مصرع عمر
 و انم و تو دانی و اغیارند از جواب سوم عاشقانه است که در لواحق
 بندی قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله ثبته دیدم که اصطلاحات
 اهل عشق آنست که عاشق صادق هرگز نام معشوق بزبان نیارد و دلیل آنکه
 معشوق حاضر است یا غایب اگر حاضر است خود نام وی گفتن بی ادبی است
 و اگر غایب است خود عاشق کجا هست و همه بنیای عاشق آن در اند حضرت
 پیغمبر محبوب آنحضرت است و آنحضرت همیشه حاضر است و همیشه ناظر است
 از آن صریح نیارد بکنایت گفت داعی و دلیل اداسی سبب نزول آن
 سوره آنست که چون بر پیغمبر امجد مصطفی صلعم وحی نازل شد و خلق از
 دعوت میگرد و منافقان میان خود جمع شدند و گفتند محمد میان ما خورد است
 و دعوی بزرگی و پیغامبری و جاه میکند و خود را نبی بر حق میگوید و ما در کتاب
 خود یافتیم که محمد نبی آخر الزمان که شود این سه مسئله که در تورات مشکک است دو
 مسئله را جواب گوید و یکی را نکوید و آن مسئله روح است چون منافقان
 بر محمد مصطفی صلعم آمدند مسئله پرسیدند یکی قصه اصحاب کعبه دوم قصه
 ذوالقرنین سوم قصه روح پیغامبرم گفت اقول غدا یعنی فردا جواب شما
 بگویم از غایت کثرت مزاحمت ایشان کلام انشا الله تعالی در اموش شد

حضرت صمدیت از سر اوقات غیب بر جبرئیل راند کرد و گفت ای جبرئیل دید
 که حبیب چه کرد میان جمع بگائگان مرا فراموش کرد ایندای جبرئیل تو نیز
 چند روز کشتش کن و برو مروتا و اترانتبای شوی تا بار دیگر بازمیان
 جمع بگائگان حبیب من مرا فراموش نکن پس وحی منقطع شد بعضی
 گویند سه شبانه روز نیاید و بعضی گویند هفت شبانه روز و بعضی گویند پانزده
 شبانه روز و بعضی گویند چهل شبانه روز نیاید وانی چه سرت در حجاز نشیند
 بیت یارب چه شکله است در آن یار و لقیب $\text{خشم و هم کشته و هم}$
 ناز و هم عتاب $\text{چون وحی منقطع شد پیغامبر عم و ل شکت و رنجور کشت}$
 و راز را میگرسیت و آب از دیده چون ابر میاید وانی نالید و منافقان می
 و میگفتند جواب سوال مرا چرا نمیگوی پیغامبر صلعم سر زود میگرد منافقان
 دلشاد میشدند و سوگند میخوردند و میگفتند خدای که پروردگار محمد را گذشته
 و دشمن خود نیدشت پیغامبر عم از طعنه اغیار محزون میگشت و صحابه دل تنگ
 میشدند و میگریستند و میگفتند سید ابر کن پیغامبر صلعم میگفت ای
 یاران صبر کجا و طاقت کویست و صبر اگر قرار باشد بکد وانی به این
 چه کار باشد ای یاران من بسیار میخواهم که صبر کنم اما طاقت ذوق
 ندارم کلیم و کجاروم و پیش که گویم قصه حال خود غریزی امیفر باید قطع
 بر کشت از بل یار ولی خوب نکرد $\text{این صبر که من کردم ایوب نکرد بدین}$
 گریه که من کردم از درد ذوق $\text{به در کم شدن یوسف یعقوب نکرد و آب}$
 از دیده پیغمبر صلعم چون جوی روان و ابر یاران میرفت صحابه از درد ذوق

پیغامبر صلعم بخورد و بچو رسد نذامیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضه میگفت سید
 چندین کریمین نباید که از بسیاری کریمه بنیای چشم برود چنانچه یعقوب عم را
 در کم شدن پوست عم گفت ای یار غار وای محرم اسرار در دیکه من دارم اگر
 بگویم یوار عم در گریه آید و جوش و طپور از در من بنالند قطعه گر نقد بنور
 دل چشم من بگریسته و مرغ و باسی بلیک از حال من بگریسته
 آنچه از من کم شده گزاسیجان کم شد هم سلیمان هم پری هم امین بگریسته
 گری بودی خیر بودی بد ریای عدل و ما میان در قعر دریای عدن بگریسته
 پیغامبر صلعم تا مشب بقیام گذرانیدی و با نظر روحی منتظر میبودی و فریاد
 میکردی و میگفت اللهم اعذنا الی فریاد رس مارا وای جبریل زود تر ای
 زود تر ناگاه پرده طلسم سیاه شب برفی و بیاض صبح برادی جبریل نباید
 پیغامبر صلعم و لشک میثدی و بزبان حال میگفتی بیت همه شب زارم
 شد که صبا نداد بوی بد ندیدم صبح بچشم چکنه بنم صبارا به و چون صبح دیدم
 امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضه حضرت پیغامبر علم آندی و پیغامبر راحمت
 بخورد و بخوردید و گفتی سید اسن ترا سخت بخورد و بخوردی سیدی پیغامبر
 عم بزبان حال میگفتی ای یار غار وای محرم اسرار بدنی هست که مرا ایام جانان
 نرسیده هست و کم از قرار دارم نیست امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضه گفت سید
 بار ما میان با شکل شده است و تو با جهاد خود از اجواب فرموده این بار
 هر اجواب مناهان منگویی پیغامبر عم فرمود ای ابو بکر این جواب مرا فرام
 نمی آید بعد این بودند که مناهان رسیدند پیش پیغمبر منی ادب دار بستند

و دهن پر خار طعن بر کشا دند و می گفتند ای محمد تو خود را بنی بر حق می گویایی
 و بنی بر کز دروغ نکوید تو و نمودی که فردا جواب شما بگویم امروز چندین
 روز است چرا جواب ما نمی گوی سحر عمر سر فرود میگرد و آب از دیده می
 بارید و از دست طعنه ایثار و از در فراق با راز را می گریستند و دست در
 گریبان خود میزدند منافقان می خندیدند بخدای پروردگار محمد مر محمد را که از
 دست دشمن خود پنداشت انگاه او را یاد می کنند چون سحر صلعم سخن از زبان ایثار
 بشنیدند یکی شکست دل بودند و دیگر شکسته تر شدند فریاد بر آوردند بایست
 رب سحر لم نخلق محمد اکاش که پروردگار محمد مر محمد را بنیافریدی تا بطعنه
 ایثار گرفتار نشدی و فریاد میگرد و می گفت الهی تو میدانی که من این درد را
 تحمل کرده ام تو انم و در پست که بنعم تو گرفتارم خواب از چشمها ریو می صلعم بر
 و در چشمهای کشته شده من خاک افتاد و در پست چون الف و تا مثل دال شد
 شب و روز ز ناله و زاری و بیقراری میگذرانید چون گریه محمد مصطفی علیه
 بسیار شد فرمان حضرت صمدیت جل جلاله و عم نواله در رسید که ای
 جبرئیل حبیب ما از در فراق ما و از طعنه ایثار دل شکسته و رنجور شده
 ز از ترا گشته نباید که دل اندازد و در مزاج روح او از قفس تن بیرون آید چون
 روشن را تاریک و بی نور کرد اندر زود برو سلام با حبیب با برسان این
 قسم را بروی سبر و بگو و اضحی و اللیل اذ اسی ما و عک ربک و ما قلی و در
 بحر المرحان مسطور است پیش از آنکه جبرئیل عم بر سید حق سبحانه و تعالی
 با در فرمان داد و گفت ای باد بروی پیام ما بشام جان حبیب با برسان

تا خاطر اقراری و آرامی حاصل آید چون باو پیام و صبحی بمشام سید عالم
 رسانید هر دو رخساره مبارک سید کائنات و سرور موجودات حضرت محمد
 مصطفی صلعم لعل گشتند و شادمان شدند فضیحت بنی عم ثم قام و قعد
 پس تبسم کرد و پیغمبر عم و استاده شد بار نشست یاران گفتند سید اخذ
 چسیت و نشستن و خاستن از بهر چیست پیغمبر صلعم فرمود که یاران مرا بو
 پیام جانان می آید و انم که بیک حضرت رب العالمین می آید ناگاه جبرئیل
 امین از حضرت رب العالمین در رسید پیغمبر چون رخ جبرئیل را دیدند
 و لشاد شدند و چون جبرئیل امین پیش حضرت سید المرسلین عم نشست
 پیغمبر گفت یا اخی جبرئیل تو چرا دل شکست ما را فراموش کردی اخر چرا
 یک دو بار نیامدی جبرئیل عم گفت سید تو هرگز از دل من فراموش
 نشده بلک تو چنان در روان حاضر بوده که جان در جسم و مردک در دیده
 و خون در رک باز پیغمبر سید صلعم یا اخی جبرئیل یا بلک که حضرت صحت
 جل جلال ترا هر چه باز داشته بود سبب چه بود که ترک من گرفته بودی جبرئیل
 گفت سید پروردگار تو ترا ترک نداده بود اینم اسرار محبت و وعید بود
 که تو در جمعی بیکانگان اقول عند کفشی و کلام انشاء الله تعالی زبان نیاید و در
 دور دل هم بکفشی این سبب بود چنین گویند که جبرئیل عم دو نکره گفت اول
 همین است که جبرئیل عم گفت سید چون مناققان ترا سوال کردند
 و قصه اصحاب کعبه و قصه ذوالقرنین و قصه روح پر سیدند تو اقول
 عند کفشی خدا سعادتی یاد نیاردی یعنی کلام انشاء الله تعالی بکفشی نکته

دویم آنست که گفت سید ابرو در تو موی سگ افتاده بود و جای که موی
 سگ افتاده باشد آنخای گذرگاه مانبا شد امروز با تو موی را پرانیده برد
 بعده آمدیم سیمبر گفت صلعم ما اخی جبرئیل بشارت ده که آمده جبرئیل عم
 گفت سید کلام خدا تعالی بستم جمال تو و موی مشکبو تو آورده ام و
 واللیل اذ اجمی و در منافقان جواب قسم آورده ام ما و ذاک و ذاک و ذاک
 و ما فتلی یعنی منافقان میقتند که پروردگار محمد مر محمد را
 گذشت و دشمن خود نپیداشت حتی سبحانه تعالی سوگند یاد کرد که ای محمد
 منافقان دروغ میگویند ما را انکذا ریم و انکذا شتمیم و دشمن خود نپیدا
 ایم قدر تو منافقان نمیدانند قدر قیمت تو ما میدانیم که ترا سرور انبیا گردانند
 ایم سید اگر تو نمیبودی ما خدای خود را اسکارا نمیکرد می باش تا فرود آید
 شود ما قدر قیمت تو پیدا ایم چون این کلمات سیمبر صلعم از زبان جبرئیل عم
 شنیدند گفتند ای اخی جبرئیل اکنون ما را جواب مدعیان بگو جبرئیل امین جواب
 داد و مسئله گفت یکی قصه صحاب کریف دویم قصه ذوالقرنین اما مسئله دوم
 را جواب بگفت کما قال الله قل الروح من امر ربي سیمبر عم جواب
 مدعیان چنانکه در تورت مسطور است بگفت بعضی مردمان فی الحال
 ایمان آورده و اهل الدشتند و بعضی گفتند اساحر معین و
 لا خیرة خیرک من الاوس لے فرمان شد سید امیر اینان
 جهان تیر است مگر ازین جهان منافقان قدر تو نمیدانند و اقیامت
 چون شر شود آفتاب که امروز در چهارم آسمان است و بجانب دنیا

پشت داده می نماید اثر گرمی وی چنین است که کسی مقابل او استخوان
 نمینواند و میان آسمان و زمین با نصد ساله راه است و از آسمان با آسمان
 دیگر با نصد ساله راه است مفاصله ذوقیامت این آفتاب را بیارند بر سر
 جمیع خلایق یک نیزه واریدارند منقرضی جمله خلایق در جوش آید و یکدانه
 چنانکه دانه در یک بوشه و فرود آن آتش افروزند و شور از خشم بر آید آدم
 صفی الله عم در زمانه آید و گوید الهی من فرزند ان را میخواهم مرا ازین بلا خلاص
 ده نوح بنی عم گوید الهی من قوم خود را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده مهتر
 ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه و سلامه گوید الهی من سمعی و اسعی را
 میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده مهتر یعقوب عم که عاشق مهتر یوسف است
 گوید الهی من یوسف را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده یوسف عم گوید الهی
 من یعقوب را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده انبیا و اولیا همه نفسی نفسی
 گویند مریم بار خدایا گوید الهی من عیسی را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده
 مهتر عیسی عم گوید الهی من مریم را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده لایحه
 الا من اذن له الرحمن و قال صوابا سحلس را مقام نطق نباشد که در حضرت
 با حیرتی بگوید سید ما ترا در وقت اذن کنیم آنچه طلبی و بگوی ما ترا ندیم
 در آن روز قدر محبت تو پیدا شود و کسوف یعطینک ربک فترضی
 حقا میفرماید سید من در روز قیامت سر انجام بدیم ترا چند آنکه تو
 خوشه و شوی زمین و سبب نزول این آیه است که روزی سید عالم
 میان جمع باران نشسته بودند حسین مبارک سید عالم خوی کرد

و آن اثر وحی بود و باران بشناختند از پیش و در شدند با جمال پیغمبر عم زرد
 شد باران در لرزه شدند تا چه فرمان آمده باشد بعد ساعتی زنک سید عالم
 عم تقرباً خود آمد باران بیاید ندینغا مبر صلعم یا باران مبارک با و میگردید باران
 سید این مبارک با و سبب حیات پیغامبر عم فرمود که برین خبر میل آمد و
 گفت سید فرمان میشود که ما امت ترا حصه کرده ایم یک حصه تو بخشیدیم
 و در اقیامت ایشان را بی حساب و برقیاب در بهشت در آیدم تو دست از
 شفاعت دیگران بدار پیغامبر گفت عم من کفتمنی خداوند با و شامامه را
 بمن بخش باز فرمان آمد سید ما در حصه امت ترا تو بخشیدیم تو دست شفاعت
 از دیگران بدار پیغامبر صلعم گفت من کفتمنی خداوند با و هم را بمن بخش فرمان آمد
 و لسوف یعطیک ربک فکفر یعنی ای محمد سر انجام بدیم ترا چند آنکه تو
 خوشنود شوی از من نقل سرت که بعد از نزول این آیت پیغامبر عم قسم
 بر زبان مبارک راند و گفت والله لا ارضی و لو احد من امتی فی النار یعنی
 پیغمبر عم سو کند یا در و بخدای که خوشنود شویم من اگر یک تن از امت من
 در آتش و آرزو باشد نقل است که چون فلان در بهشت در آید یک تن
 کنایه بکار از امت محمد مصطفی عم در روز قیامت یا صد سال و را غدا
 کند بعد از یا صد سال او از ناله او بسمع مبارک سید عالم بر پیغمبر
 دعا کند و بگوید اللهم این آواز دروناک از که امکار است و مان آید
 سید این آواز گنجه را امت است چون این سخن پیغامبر عم شنود خود را
 از بهشت بیرون زند و سوی دوزخ روان شود حق تعالی فرمان دهد

مالک دوزخ را کدای مالک حبیب من از بهرامستی کنایه کار خود می آید نباید که در
 دوزخ برسد و امرت خود را در دوزخ ببیند و خود را بنزد درون دوزخ اندازد و
 از برکت او آتش دوزخ را سرد کرد و اینهم در همه کافران از برکت او آتش دوزخ
 خلاص میگردانند کنایه کار را از آتش دوزخ بگشاید و به بیخامبر عزم تسلیم کن
 چون مصطفی صلعم بیاید از دوزخ آن کنایه کار را بکشند و تسلیم محمد مصطفی صلعم
 کنند محمد مصطفی صلعم او را برابر خود در بهشت برود و در مسایلی که خود خانه دهد
 حصص او را مالک بی عطا کند و او را این شریعت بجا و ملک کبیر اموی در
 رهنهست و بنمبر عزم عذر بسیار خواهد و گوید ای برادر مرا معلوم نبود که تو در
 دوزخ بودی بخت که اگر مرا معلوم بودی من هرگز در بهشت در نمی آمدم
 و از پروردگار خود خوشتر نمودم **مَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا يَتْلُو آيَاتِنَا فَاعْتَدْنَا**
لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا سید تونه تیم ابوطالب بودی که ما ترا برگزیدیم و بر
 عصمت تو باوج فلک رسانیدیم و درین اثنا حصص امت می نهد مگر سید
 الصفا محمد مصطفی صلعم را و سبب نزول این آیت آنست که وقتی در خانه
 مصطفی صلعم نرفت فاقه برآید بود و درین صفت روز در خانه سید عالم
 دو دگرده بودند این بیت او از غایت کرسنگ و ضعیفی از جای خاستن
 نیتوستند و در چشمهای ایشان تاریکی دویده بود بیخامبر عزم درین صفت
 روز نرفت خشت خام در شکم بسته بودند تا کافران ندانند که محمد مصطفی
 کرسنگی شکم بسته است این بیت بیخامبر عزم گفتند سید اما از غایت
 کرسنگی از جای خاستن بلند تو اینم و در چشمهای ما تاریکی دویده است بهر

خدای حلیله بسیار که ما را قوتی پیدا شود و پیوسته صلعم گفت خاطر جمع دارید که من در
 خانه علی میروم شاید که او گوشت سکاری آورده باشد از بهر شما بیدم
 پنجا میرعم در خانه علی بر رفت دید که بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها در صحن خانه
 جاروب میسید بد پنجا میرعم نزدیک بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها بر رفت بی بی فاطمه
 زهرا رضی الله عنها از جای برخاست و تعظیم نم کرد و پیوسته میرعم در دل خود شکسته شد و در
 خاطر مبارک گذرانیدند که آه فاطمه مرا فقیر دید که پدر من فقیر است باز پرسیدند
 و از آن تعظیم نمیدارد و اگر نه باریابی دیگر که من می آیدم هنوز در خانه وی می
 بودم که فاطمه از بهر بر نیجاست و تعظیم من میداشت پیوسته میرعم چون نزدیک رسید
 فاطمه را آواز داد و گفت ای جان پدر من آمده ام چرا بدیدن من استقبال
 نکردی فاطمه زهرا رضی الله عنها چون این سخن می شنید لبش ناخسته بر خاست و در
 پای پدر افتاد و گفت سید اسحق ضعیفم نه روز بر آمد است که نشانه داد و
 هم نکرده اند و چراغ هم نه فروخته اند من از جای برخاستم و رفتم و در چشمم
 تار یکی دوین است کسی را نمی شناسم دانستم که علی الله است سید حسن
 حسین که سینه افتاده اند نه روز اند که بوی طعم در حلق ایشان زده است
 ایشان نیز بخت ضعیف و کرسه اند از جای بر نمیخیزند پیوسته میرعم با ما در کلبه است
 و باز کشتی یکی عمکین بود دیگر عمکین تر شدند و از جوشش نموم و کله و سوسن کردند
 و گفت الهی تو مرا چه دادی سیل همان را یکی دادی که جن و انس و وحوش در آن
 را مطیع فرمان او گردانیدی و ابراهیم را خلیل خواندی و ایش را نرود را برود
 کلزار گردانیدی و اسمعیل را از نوچ گردانیدی که سفند عظیمی فدای او داد

و موسی را کلمه خواندی و عیسی را روح الهی کرد ایندی و بدعای او مرده را زنده
 میگردی و میرم را به جنت پروردی میوه تابستان در رستان خور
 مرا چه دادی بدست فقر گرفتار کرد ایندی بعد از این آیه نزول شد
 اللهم سجدک یتیم فاوی یعنی سید تونه یتیم بوده که ما تر بر کردیم و بحضرت
 برای خود جای دادیم اگر آدم را آوردیم تو در صلبی بودی چون نوز تو
 در جبین آدم طالع شد و ملائکه آن نور را دیدند همه در سجده افتادند مسجد
 السلام که کلمه جمعون رفران کتاب کلام است سید اچون تو در صلب آدم
 انتقال کردی در صلب شیت در آمدی با شیت را بنی گزید ایندی و چون از
 صلب شیت بصلب نوح رسید ما کشتی نوح را از غرق شدن نگاه
 داشتیم و در صلب هر که می آمدی ما اورا بنی میگردانیدیم و یا تو انگری و بهر
 قوم میگردیم سید اچون تو در صلب ابراهیم رسیدی ما اورا از آتش نبرد
 خلاص دادیم و آتش را بروی کفار کرد ایندی و سلامت داشتیم قلنا یا نار
 کونی بدها و سلاما علی ابراهیم رفران سرت سید اچون تو در صلب اسمعیل رسید
 ما اورا از ذبح کردن رسانیدیم و فدای او کوسفندی از بهشت گشتادیم
 و فدیناه ندیح عظیم سرت یعنی است سید اچون تو در صلب پدر خود عبد الله
 رسید ما اورا از ذبح کردن از عبد المطلب نگاه داشتیم و با نصد شتر فدای او
 دادیم اینهمه از برکت نوز تو بود در خبر مشهور است قال النبی صلعم انا ابن
 النبی محمد بن اسمعیل و عبد الله یعنی من پسند و ذبح ام کی اسمعیل و دوم عبد
 قصه اسمعیل مشهور است و قصه عبد الله است که شتر عبد المطلب در

خواب بود او را و از آنکه ای عبدالمطلب بر خیر کاوان چاه زمزم را بست و خواب
 کرده اند تو آنرا آبادان درست کن عبدالمطلب از خواب بیدار شد و قصه خواب
 بر اهل بیت و اهل مکه گفت اهل مکه گفتند ما ترا یاری ندیم تباہ و خراب کرده
 بزرگان را آبادان درست نکنیم عبدالمطلب شب و دویم نیز خواب دید که او از می
 آید ای عبدالمطلب بر خیر چاه زمزم را بست و آبادان کن عبدالمطلب از خواب
 بیدار شد باز قصه خواب بر اهل بیت و اهل مکه گفت پس او را یاری نداد عبدالمطلب
 در شب سیوم نیز خواب دید که ای عبدالمطلب بر خیر چاه زمزم را راست و آبادان
 کن عبدالمطلب از خواب بیدار شد باز قصه بر اهل بیت و اهل مکه گفت کسی او را
 یاری نداد عبدالمطلب روی سجای غر و جل آورد و گفت الهی تو میدانی که مرا
 کسی یاری نمیدهد تا من چاه زمزم را راست و آبادان کنم اما با تو عهد میکنم
 اگر در خانه من ده پسر شونبکی را فدای زمزم بدهم و در راه تو قربانی کنم و در
 در حلق او برانم حاصل آنکه در خانه عبدالمطلب دوزخ بودند از یکی نه فرزند شد
 و از دومی زن همین عبدالمطلب در رحم آمد عبدالمطلب گفت اگر این فرزند تولد
 شود و چهار سال و چهار ماه بگذرد او را فدای زمزم بدهم و در راه حق تعالی
 قربانی کنم چون عبدالمطلب تولد شد چهار سال و چهار ماه گذشت عبدالمطلب
 خوشاوندان را بجا آورد و علماء و بجا را طلب کرد و گفت امروز عبدالمطلب
 زمزم خواهد آمد و حاضر شوید چون علماء و بجا جمع شدند عبدالمطلب خواست
 تا عبدالمطلب را فدای کند عبدالمطلب از همه فرزندان بزرگ روی و خوشنوی و
 سنجیده بود و علماء و بجا متفق شدند که گفتند ای عبدالمطلب ما در کتاب

خود یافتیم کسیکه چنین نذر کند چون او در شرف ذای او بدین حق تعالی
 پسندید و قبول کند عبدالمطلب گفت فی من نذر کرده ام که عبدالمطلب را در
 راه خدا تعالی فدای کنم شتران را فدای ندیم مگر آنکه شما قرعه باندازید اگر
 قرعه بنام شتران آید شتران را فدای ندیم و اگر قرعه بنام عبدالمطلب آید کار و در حلق
 عبدالمطلب را در راه حق تعالی ذبح کنم حکما قرعه انداختند نام عبدالمطلب بیرون
 آمد و شتر دیگر فرو بردند باز قرعه انداختند نام عبدالمطلب بیرون آمد و دیگر فرو بردند
 و قرعه دیگر انداختند باز نام عبدالمطلب بیرون آمد همچنین دیگران شتر می افروزدند
 و قرعه می انداختند نام عبدالمطلب بیرون می آمد تا با نصد شتر رسیدند
 بعد قرعه بنام شتران بیرون آمد حکما گفتند یا عبدالمطلب نام شتران
 بیرون آمد تو با نصد شتر فدای عبدالمطلب شدی و گفت فی شما
 چندین بار قرعه انداختند نام عبدالمطلب بیرون آمده است اگر یکبار نام شتران
 بیرون آید چه شده شما باز قرعه باندازید باز قرعه انداختند نام عبدالمطلب بیرون آید
 قرعه بنام شتران بیرون آمد بعضی گویند هفت بار قرعه انداختند هفت بار
 نام شتران بیرون آمد و بعضی گویند هفتاد بار قرعه انداختند نام شتران بیرون
 آمد حکما گفتند یا عبدالمطلب عبدالمطلب پر تو بزرگ کسی است که فدای او حق
 تعالی ده شتر قبول نکرد چون بیایند رسید نگاه پسندیده و قبول کرد
 عبدالمطلب با نصد شتر را در راه خدا تعالی ذبح کرد حق سبحانه و تعالی
 آنرا منتهی بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم المجدک تیمافاوی یعنی سید التوین
 تیم بود که از اوست تو پدران ترا یعنی اسمعیل و عبدالمطلب را از ذبح کردن نگاه داشتند

کو تو میکوی سلیمان را ملکی دادی سید اگر او را ملک دینا دادی تو ترا ملک آخرت
 دادی و صاحب جوی کوش کردی و انیدیم قال الله تعالی انا اعطینا کن الکوش
 قواخی کوش کرده چند دنیا است و آب کوش شیرین تر از شهد است و سپید تر از
 شیر است و آوند ناو خادمان کوش بعد دستار کاند سید چون در واقی است
 حشر شود خلاق امتان تو آب کوش را بخورند و یکبارن جنت کنند سید اگر
 ابراهیم را خلیل خواندیم ترا جیب کرد انیدیم و اگر موسی را کلیم و کوه طور سینا
 گفتیم ترا در قاب قوسین محرم اسرار کرد انیدیم و اگر عیسی را روح الله کرد انیدیم
 و بدعای او مرده را زنده کردیم ترا دوست خود خواندیم و عاصیا را بختیم
 و اگر مریم را بنیم حنت پروردیم ترا بنظر رحمت شرب حنت چنانندیم و
 تنج الهی عطا کردیم و قتل چون مصطفی صلوات الهی مرا چه داد
 آدم را ابوالبشر کرد انیدی و سلیمان را صاحب ملک لایبغی لا احد من بعد
 کردی و ابراهیم را خلیل گرفتی و عیسی را مستجاب الدعوات کرد انیدی و موسی را
 کلیم کردی و مریم را بنیم حنت پروردی ما را فقر و ادوی این آیه نازل شد الم
 یجدک یتما فادی یعنی سید آتونه یتیم بوده که ما ترا از همه بنیاد گزیدیم تو
 میکوی مرا چه دادی اگر آدم را ابوالبشر کرد انیدیم ترا یکی از فرزندان او پروردیم
 آخر ترا ابو الارواح کرد انیدیم آدم و من دونه هر چیزیکه آفریدیم همه از نور تو
 آفریدیم چنانچه در خبر است اول ما خلق الله تعالی نوری ای روحی سید آتو
 کوی سلیمان را ملکی دادی چون انس مطیع و فرمان بردار روی کرد انیدی
 ما امتان ترا ملکی دادیم چون یکی از امتان تو که خواص حضرت ما است ترا

مراقبه کند با تروه هزار عالم را پیش روی عرض کنیم و او بگوشه چشم هم بسوی
 عالمیان نگر و جهان مستغرق بحبت جمال و جلال ما باشد که او را هیچ چیز
 از خود نبود و چون در عالم صحو آید و نظروی برین عالم افتد فریاد کند و ناخوش
 شود و بحضرت ما بگوید الهی ما از تو ترا میخوانم و تو ما را مشغول بغیر خود میگردانی
 سید تو میگوید که ابراهیم را خلیل خود خواندی اگر دیر اخیل خواندیم احرار و
 امتنان ترا حبیب خود کرد و ایندیم کجهیم و چگونه رمز این کلام است پیدا
 اگر موسی را کلیم کرد و ایندیم اما نظر کن که او را بتا زیانه لن ترانی چگونه ادب
 کردیم و کیفیت ای موسی هر آینه هرگز نمی بینی تو مراد دنیا و به منی مراد آخرت
 بعد آنکه حبیب ما محمد مصطفی صلعم با امتنان خود مرا به بندگی نقل است از
 بندگی حضرت قاضی حمید الدین ناگوری رح که چون آدم را عمو حق سبحانی
 و تعالی بیا فرید از صلب وی آواز برمی آید که رب ارنی النظر الیک یعنی ای
 پروردگار من آرزوی دارم که به بنیم من ترا آدم چون این آواز شنید متحیر ماند
 و دست بدعا برد و گفت الهی وعده دیدار برای ماست و خرم دیگر
 دین جهان نیست دیدار که می طلبد فرمان شدای آدم این موسی است که
 یکی از فرزندان تست هنوز در صلب تست که از عشق مامی جوشد و منجر شد
 و دیداری طلبد و رب ارنی النظر الیک میگوید موسی آدم در صلب بر گمی
 آدی آواز رب ارنی النظر الیک می شنید و چون موسی آدم درون شکم
 مادر بکشید و ناله و فریاد بر آورد و گفت رب ارنی النظر الیک چنانکه مادر متحیر
 موسی علام از غایت شور و شعب عشق او بیدار شد و چراغ با او زخت و در

خانه کسی را ندید متحیر ماند گفت الهی شب تاریک است و درون خانه من تنها
 افتاده ام طلب دیدار که میکند نذر از غیب بر آید ای مادر موسی درون شکم تو
 فرزندی است و آن فرزند عاشق دیدار است ما را می طلبد مادر بهتر مگو
 میگوید چون موسی را ز او مگر نه نکرد ولی نبالید و گفت رب انظر الیک
 و در حضرت چون فرود اقامت بهتر موسی از کور خواهد خاست بنام رب انظر
 الیک خواهد خاست حق تعالی منت می نهد بر سید عالم فخر آل آدم
 صلعم المجدیک یتما فای یعنی سید انوریم بوده که مادر بر کردیم موسی عا
 دیدار خود را که از بهر دیدار ما از صلب پدران می نالید و دیدار ما می طلبید و تا
 زلیت در طلب دیدار ما بود اگر مردیم نطلب دیدار ما مرد و چون از کور خواهد خاست
 بنام رب انظر الیک خواهد خاست ما اورا از کرده تو بتا زیانه لن بران
 ادب کردیم و کیفیت ما آنکه حبیب با امتان هم دیدار ما نه بنیاد ای موسی تو دیدار
 ما نه بنی سید او در حضرت ما کله میکنی و میگوئی مراد ای سید اگر
 عیسی را مستجاب الدعوات کردیم و از دعای او مرده را زنده میگردیم با امتان
 ترا که خواص حضرت ما اند مستجاب الدعوات گردانیدیم که از برکت دعای
 ایشان مرده را زنده کنیم و زنده را بمیرانیم چنانچه دعای عیسی قبول میکنیم
 همچنان دعای امتان تو نیز مستجاب میکنیم که الشیخ یحیی هست رفرا این
 معنی است سید او میگوید مریم را بنعمت پروردی اگر مریم را بنعمت
 پروردیم ترا بنعمت عشق و محبت پروردیم الم نشرح لک صدرک یعنی ما سینه
 مبارک ترا بسکافیتیم و دل ترا از سینه پروردیم و تازہ کردیم از غل و غش

وحسد هشیستم و کنجینه محبت و اسرار خود در دل تو نهادیم و **و هبل الم میجر**
 یتما فادی یعنی سیدانونه یتیم بوده که مادر قوت باطن دادیم **و هبل الم میجر**
 را بنیم حنبت بقوت ظاهری دیدیم ترا بنیم محبت و اسرار بقوت باطن پروریم
 اما میان قوت ظاهری و باطن اقبال بسیار است اندکی با تویم بعضی گویند
 قوت ظاهری طعام است و قوت باطن محبت و اسرار است و ثمره قوت ظاهری
 سندرستی بدن است و ثمره قوت باطن سلامتی ایمان است و بعضی گویند
 قوت ظاهری تقوی و زهد است و قوت باطن ریاضت و مجاهده است و
 بعضی گویند قوت ظاهری مجاہد است و قوت باطن مشاهد است اما بنی
 قاضی حمید الدین ناگوری رح در طوالم شمس بنشسته اند قوت ظاهری
 علم است و قوت باطن عشق است و ثمن قوت ظاهری حور و مقصود روشن
 قوت باطن دیدار رب غفور بود قاضی حمید الدین ناگوری رح میفرماید
قطعه عشق از ازل است تا ابد خواهد بود و جوینده عشق بی عدد خواهد بود
 فردا چون کتاب عشق باز کنند به ای هر که نه عاشق است زده خواهد بود
و هبل الم میجر یتما فادی یعنی سیدانونه یتیم بوده که ما محبت تو
 در دل **و هبل الم میجر** خود جای دادیم چون آدم را با فرزند کل در بهشت پروریم
 در عرش مجید نوشتند دید که لا اله الا الله محمد رسول الله چون آدم
 این کلمه دیده نجات کرد و گفت الهی محمد کیت فرمان شدای آدم
 محمد حبیب است و یکی از فرزندان است آدم گفت الهی مرا امت
 محمد کردان و چون ابراهیم عم در صحف خود نوشته دید گفت الهی مرا از

68547

86047

امت محمد کردان و موسی عم چون در تورت بنیته دید و صفت آن خوانند
 دعا کرد الهی مرا از امت محمد کردان و عیسی چون در انجیل مدح تو بدیگفت
 الهی مرا از امت محمد کردان همه انبیاء پیشین در حضرت با این دعا کرده اند
 گفتند الهی مرا از امت محمد کردان تو در حضرت ماکله میکنی و میکوی مرا چه
 دادی اما در سحر المر جان بندگی قاضی حمید الدین ناگوری رح و جوی غریب بنیته
 اند که الم سجدک بنیما فاوی معنی چنین باشد که تونہ میتم بوده یعنی هنوز در عالم
 ظهور نیامده بودی که ما را با تو محبت بود و همه انبیاء محب تو بوده اند و تو محبوب
 ما باشی چون فردا قیامت شود همه انبیاء و اولیا بحال من بگردن بسوی تو
 مینگرند تا میان تو و میان دیگران فرقی باشد چنانکه در مجاز غریزی فرمایند
 سیت من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان سیت به تاس
 بگوید بعد ازین من بگویم تو دیگری و فیصل الم سجدک بنیما فاوی معنی سید تو
 نه میتم بوده که عالمیان را مبتلای تو گردیم آدم را بیا فریدم تو در صلب
 وی بودی از نور جمال تو آدم منور بود چون تو از صلب بصلبی دیگر انتقال
 میکردی بصلب هر که میر سیدی ماری او را روشن میکردیم و روی ترا از
 مهر و ماه میگردانیدیم بنی محمد و م قاضی حمید الدین ناگوری رح بنیته اند
 نور محمد صلعم در صلب هر که بودی روی وی چنان روشن شدی که اگر در شب
 تاریک نامه نوشتی نوشتت شدی و یا خواندی خوانده شد و هر که روی
 او بیدید عاشق و واله وی گشتی و بنه او شدی نقل است چون سحر
 در صلب پذیرد و بعد از سید روی عبادت روشن شد

روزی عبد الله در راهی میگذشت که با بنو جمال او بیدید و یوانه شد و او
 گشت عبد الله را طلبید و گفت ای عبد الله از روی دارم که مال مملکت
 فدای تو گردانم و میخواهم که خود را در صلب عقد تو دارم عبد الله گفت امروز
 مهلت ده فردا جواب تو بگویم باز گشت در خانه آمد بعد از آن شب عبد الله
 در حجره خلوت زوجه با امینه مشغول شد نور محمد عم از صلب عبد الله
 در رحم امینه آمد عبد الله در خاطر گذشت اگر من آن کد با نوزاد صلب عقد
 خود دارم قوی مال دست دید عبد الله در خانه کد با نوزاد رفت و کد با نوزاد
 طلبید و گفت جواب سوال تو آورده ام کد با نوزاد عبد الله را طلبید و جمال
 او بیدید فریاد بر آورد و گفت ای عبد الله زودتر از پیش من برو که مقصود من
 کم کرده آمدی روی تو چون آفتاب و ماه تاب درخشان دیده بودم این
 زمان در نظر من چون ستاره مینماید راست بگوی آن نوزاد کج سعادت
 که من در چین تو دیده بودم در رحم که نهادی عبد الله باز گشت و در خانه
 آمد امینه را دید درون حجره تاریک نشسته و شعاع چین او در حن خانه
 می نمود عبد الله بیاد امینه را اشاره کرد و بشارت بداد و گفت ای امینه
 مژده مژگان باد که در شکم تو فرزندیست شایسته چون او در صلب من بود
 پشانی من روشن بود اما امروز آن روشنای در چین تو ظاهر شده است
 و قیل الم بیک یتما فادی یعنی ای محمد تو نه میتم بوده که ما ترا بر گردیم
 بر حسب بستان یعنی چون در دنیا آمدی همه بتان مگر راستن کون کردی
 نقلت که پیغمبر صلوات بر او بود که عبد الله رسید ایشان نقل کرد

و هفت روز را بودند که ما در استیان بی بی امینه نیز نعل کرد و چون پیغمبر صلعم متولد
 شدند امینه میگوید که شب تاریک بود که محمد عم از شکم من بیرون آمدند
 روشن گشت می بینم که او مر خدا تعالی را سجده کرده و کل گفت لا اله الا الله
 ابراهیم خلیل الله در خبر است که آن شب چهارده کنکره از قصر کسری از ایوان
 نوشیروان عادل بنقباد و همه بتان سبزگون افتادند و علماء و بخار همه
 گفتند محمد پیغمبر آخر الزمان عم در جهان آمد و قیل القم یک تیمافادی سید
 تونه میتم بوده یعنی هنوز در دنیا نیامده بودی که ما میرم مادریسی را برای تو
 بنوعیمت پروردیم و میوه زمستان در تابستان دادیم و میوه تابستان
 در زمستان دادیم و خورائیدم از آنکه او زوجه بنت در حضرت با چه کل
 میکنی باش تا در اقیامت شود و میرم را در صلب عقد تو بخوانیم **صلوات**
 در بحر الاسرار بندگی قاضی حمیدالدین ناگوری رح بنیسه اند چون فرود
 قیامت خلایق در بهشت در ایند فرمان شوای جبریل برو و حوران را
 بگوی تا میرم با پرسی حضرت ما و ایسه زن فرعون پرورنده موسی بحب
 در گاه ما هر دو بسیار ایند چون حوران میرم را و ایسه بسیار ایند فرمان شود
 ای حبیب من ما میرم با پرسی را و ایسه بنده خاص را بسیار است ایم تو با
 استان خویش در حضرت ما حاضر شو تا این برود پاکدامن را با تو عهد کنند
 و حرر خاصه تو کردیم بنمای صلعم با بنیاد اولیا و صبیان و اقیانیا و با همه متان
 خود هر یکی بر پشت برانی نیز سوار شوند و همه بنیاد اولیا و استان استیان
 بپوش با شند الا حضرت ابوالبرکه مرتبه آدم صلوات الله علیه و حضرت

سید عالم خیرال ادم رسول رب العالمین محمد مصطفیٰ صلعم ایستان بر دو بار
 باشند پیغمبر عجم بعظمت آنکه سرور انبیا است و آدم عجم بحکمت آنکه در
 پدراوست فرمان شود ای محمد بیای که در بانی نیست محمد عجم با جمیع امتان در
 دارالجلال حاضرانید و همه مجال حضور بنیند و عاشقان مست گردند فرمان
 شود ای حیریل تو امروز خادمی کن و ملائکه حاضر شوند میان ملائکه حضرت
 عزت بنفقا و پرده حجاب در میان باشند تا ملائکه خدا تعالی راز بنیند
 تا میان فرشتگان و بشر فرقی بود حیریل عجم بیاید دست حاضران
 مجلس را بشویند و میکاسیل کند و ری فراز کند و اسرافیل صحنک ببارد
 و طعام پیش بری فراز کند فرمان شود ای حیریل بگو حبیب بار او حاضران
 مجلس را بعزت و جلال من شما طعامها بخورید و آن طعامها را شکستن و نواله
 بستن حاجت نباشد زمان خود شکسته شود و درون صحنک افتد و نواله
 کرد و بقدرت خدا تعالی خود بخورد نزدیک دین آید بنندگان بخوانند تا دین
 بکنند فرمان شود ای بنندگان مشقت نه بنیند و ما نواله ز در دیان
 شما بقدرت خود می اندازیم مزه بری سیصد میدیم بخانید و زود زود
 بخورید بنندگان در خوردن طعام مشغول باشند و خدا تعالی بدین جمال محمد
 مشغول باشد و چون بنندگان از طعام فارغ شوند فرمان شود ای محمد امروز
 عقدتست با منم و ایسید را بتو بنی زوایم محمد رسول الله صلعم بگو پیغمبرم
 و قبول کردم عقد امتان که در مجلس عقد حاضر باشند هر کی را صدگان
 حور و صدگان حلیه بند و خوبی آن حور را چنان بود که اگر در شب تاریک

ناخن از دست خود بنماید جهان تاریک حمله روشن کرد و فرمان ستودای محمد باز کرد
 این مرد و حرم خود را بر درون بهشت و مشروده مرتزاد که مر حاضران مجلس
 است تر الشریف دیدار دادیم و بعد در هر بنده یکان یکان قصری دادیم که
 فراخی آن قصر چید دنیا است و کجی دادیم که بلندی آن تخت پانصد سال
 راه است محمد صلعم باز کرد و با امتان خود در قصر در آیند و بالای آن
 تخت نشینند بیو سلطه حال ذوالجلال بنیند و قیل الم یک بنیافه
 یعنی چون محمد صلعم در حضرت صحبت گفت الهی مرا فقرواں دی و میرم را
 بنعم حنت پروردی فرمان شدای محمد اگر میرم را بنعم حنت پروردیم ترا
 بنظر شفقت پروردیم تو در سکیم در بودی که پدر تو عبد الله نقل کرد تو پیغم
 و ابرشدهی هفت روز را بودی که ما هر تو همیشه هم نقل کرد تو پیغم و ابرشده
 بر سر تو بیج قرابتی حاضر میشد و ابو طالب او در تو در خانه بود و بهر کجارت
 رفته بود در آنوقت کسی بچه بیکانه را بغیر حرت شیریندای ما حلیمه را به تو
 حلیمه و حیمه کما شیتیم تا باید ترا بغیر حرت قبول کرد و شیر داد اینهمه گرم و
 فضل من بود سید اعلی را در استان شیر اندک بود چون تو یکبار پستان و
 یکبدهی با شیره را یکی بصد چندان کرد و اندیم اینهمه فضل و گرم من بود سید
 حلیمه است ضعیف و پرده هشت و تمام موی اندام آن ستر نخیه بود چون
 بالای آن ستر سوار شدی ماسوی تمام اندام ویرا بار از بدیم و از سر جوان
 کرد و اندیم اینهمه گرم و حمت من بود سید چون حلیمه ترا از که لقبیله خود
 می برد هوای گرم بود ما ابر حجاج را فرمودیم که ای ابر بر بر حسیب من

سایه کن تا المکر می اقبال بدو نرسد و سایه اندام پاک وی بر زمین مفید
 اینهم فضل و کرم من بود بندگی مخدوم قاضی حمید الدین ناکوری میخواست
 تا من بعبیان سوالیام تا تو به تنها بجهان و من تخطا با تو به
 حورشید نخواهم که براید با تو به ای جز من سایه نباشد با تو به سید
 چون حلیمه سپران خود را علیحده خواب میکنایندی ترا در بر خو و غلطایندی
 و الا خود جدا نکردی ای چشم کرم و حرمت من بود سید چون تو بهت ساله
 شدی حلیمه سپران خود را چهره گاه که سفندان فرستادی و ترا از خانه بر
 آمدن ندادی تعظیم و حرمت بسیار داشتی ای چشم کرم و لطف من بود سید
 تو که دک بودی میان کو دوکان خوش بازی میگردی که دوکان ترا بهترین
 میدادند و سردار میشم و ندای چشم فضل و کرم من بود سید چون کو دوکان
 ترا هم از کو دوکی بهتری خواندند و بزرگی میدادند چنانکه در آنوقت میان کو دوکان
 تو بزرگ بودی ما امروز ترا میان بزرگان بزرگی دادیم و بزرگ گردانیدیم و
 بهتر خواندیم وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَا سَیِّدًا مَّا تَرَا اَزْرَاهُ پُور
 در راه رست آوردیم یعنی چون حلیمه ترا از نکه بقبیل خود می برد و باد دنیا بوزید و
 حلیمه را خواب غلبه کرد چشم به بست شیطان علیه اللعنة تو زنبوت در بین تو
 دیده گفت اگر امروز این کو دوک را هلاک نکنم باز وقتی دست رسی نیایم باید
 مبارک حلیمه بگرفت سوی بیابان نامون بدون گرفت با جبرئیل را فرمان
 دادیم ای جبرئیل برو که آن بیکانه مبارک است بیکانه ما را گرفته بی راه مسرود
 تو لورا یر بن تا او در قعر زمین رود و او شتر حبیب ما را گرفته در راه رست بسیار

جبرئیل عم باید شیطان لعین را بزد و او در قعر زمین برفت و مهارت ترا
 گرفته در راه رست آورد ای همه کرم و رحمت من بود و نیز این فقیر حقیر از زبان پر
 و تکیه خود شنیده است و وجدک ضالا هندی یعنی حضرت صمدی جل
 جلاله میگوید ای محمدا ترا از راه تاریک و گمراه می آورم و بر راه روشن و راست آورم
 یعنی از صلب عبدالصوار شکم امین بیرون کردیم که ایشان در دین دیگر بودند
 و ترا در دین سلام آوردیم و ترا بی برحق گردانیدیم و محبت خود خوانیدیم سید الو
 در حضرت ماکله میکنی و میگوی مرا چه دادی وَ وَجَدَكَ حَائِلًا فَاعْتَمَدَ
 یعنی سید الو در ویش بودی ما ترا بمال خدیجه توانگر کردیم که دانیدیم یعنی چون
 خدیجه پیغمبر عم را بخوانست همه مال و اسباب خود بسید عالم بخشید انبیه فضل و
 کرم من بود و بی خدیجه پادشاه اندازی بود و برادران او نیز پادشاه بودند
 بعضی گویند که شوهر او نیز پادشاه بود و کنجیه هفت پادشاه خدیجه کبری رضایت
 آورده بود و سید الو خزانة خدیجه مفسد مان زرب بودند که بدایم مال سیم و زرب
 دور میکردند ای برادر خزانة کسی که مفسد مان زرب باشد تا مال دیگر او چه
 مقدار خواهد بود حاصل آنکه چون خدیجه کبری رضای اسباب سید عالم صلعم
 بخشیدند او را دادند و گفتند ای فقیران و مسکینان بیاید مال و اسباب
 خدیجه من داده است غارت کنید و بسیرید فقیران و مسکینان در آیدند همه محل
 نیکوی غارت کردند و بردند چنانکه برای افطاریت چیزی نماند **فصل**
 که پیغمبر صلعم در آن شب روانی خود را بیک پیمان جوین کردند و قوت شب
 ازان ساختند چون شب گذشت روز شد بخامبر صلعم با خدیجه رض گفت یا

خدیجه این زمان در پیش شدیم در قصر با دست ما آن حکیمم اگر از آن دی این قصر را
 نیز بفرود شسیم و مال در راه خدا تعالی در باریم خدیجه گفت سید مادر و پدر من
 فدای تو باد من مطیع و فرمان توام پیغمبر صلعم تو پیش را طلبیدند و قصر ما بدست
 ایشان بفرود ختنه و آن مال بفقرا دادند پیغمبر عوم دست خدیجه گرفت و در
 خانه مادر و پدر او روان آن خانه مدت سی سال را خراب بود چون سید عالم
 عوم در خانه درآمد شب افتاد و چه روغن چراغ نبود تا بفرود و برای افطار
 چیزی نبود تا روزه بگشت سید عالم عوم کلیم خود را فرود خسته آورد و چون سید عالم
 آن بست و دست بدست کرده در خانه آمد خدیجه را داد خدیجه بدست خود
 آتش افروخت و نان بخت ای برادر یک روز آن بود که خدیجه بناز و کرشمه
 کل بردست نکرده و یک روز این است که آتش می افروزد و نان می پرداز
 بخرید چنین می باید کرد که خدیجه بدستی پیغمبر صلعم کرد که از باد شاهی بفقرا آمد
 و از قصر روانه بکلبه کدایان نشست و حرم پیغمبر عوم گشت تو نیز ای برادر
 اگر برای حق بجز دشوی چه عجب که پرده حجاب از میان بخرزد و محرم اسرار
 الهی کردی و جمال دوست که پنهانست عیان بینی سید سعیدی حجاب
 نیست تو آینه صاف دار بدنه نگار خود و می نماید جمال دوست به حال
 آنکه چون شب افتاد و در خانه پیغمبر صلعم بوریای نبود که بران خواب کنند پیغمبر
 با خدیجه رهنم بالای زمین خواب کردند ای برادر یک روز آن بود که خدیجه
 رهنم در سند بادشانه خواب نیامدی و یک روز این است که در میان خاک
 خواب خوش باد دست خویش میکنی و خدیجه کبری رهنم در خواب بستر میکنی

ای شب که دوست در کنار دارم و از خوشی تنم پیر و از کم پیر خدای عزوجل و ملا
 دراز شود در معنی غریزی گوید بیت آن شب که مرا وصال با دوست بود
 تا صبح قیامت نذر روز سباده او و قیامت و جدک عا کلا فاعنی معناه پیدا
 تو درویش بودی مرا غمناک دل دادیم که دنیا مردار را بنظر تو چون حشته
 کوری بها کردیم سلیمان چون دنیا مردار را دید و حضرت ما گفت رت
 سب لی ملک لا یعنی لا حدین تعیدی انگ نبت الی یوسف چون سوس
 دنیا نظر کرد فریاد بر آورد و گفت رت قد ایتیتی من الملک و علمتی من تا اول
 الا حادیت سید چون دنیا در نظر تو آوردم تو طرفی ندیدی
 از آنکه ما ترا غمناک دل دادیم فاما الیتیم فلا تقهر سید هر چون که باشد
 یتیم یعنی بی پدر را بنظر تیر منکر و هر کس سبب نزول این آیت است
 که روزی سید عالم صلعم میان بایران نشسته بودند امیر المؤمنین حسن مجتبی
 رض در کنار پیغمبر بودند کودکی یتیم تحت سالیه پدید آمد سید المرسلین صلعم سلام
 کرد و نشست بنام بر صدر مشغول بحسن و حسین بودند کودک در خاطر گذراند
 و میگفت آه اگر مرا نیز پروردگار بودی من در کنار ایشان می نشستم امیر
 المؤمنین ابو بکر صدیق رض چهار خرابیا آورد پیش پیغمبر صلعم و پشت پیغمبر
 یکی پیش یتیم داشت دیگران بجان بحسن و حسین و او یک مس پیغمبر صلعم
 ماند کودک یتیم اگر سبب دوست فرار کرد و حزنا از پیش پیغمبر صلعم شد پیغمبر
 سوی آن کودک یتیم تیر دید و گفت ای کودک ادب بیا موز کودک از
 پیش پیغمبر صلعم رجاست جبریل عم زبان آورد فاما الیتیم فلا تقهر سید

تو زینهار برتیم بی پذیریز بسین و سخن قهر کن تو نیز میتم بودی من ترا بنظر حمیت
 پروردم کذافی بحر المرجان و اما السائل فکذا تنه یعنی سید تو
 سائلان را در مکروان و سخن بلند مگو سبب نزول این آیت است که روز
 عثمان ابن عفان رضی در بازار میگذشت سیبی بزرگ و خوب فروخته می شد
 عثمان آن سیب را خرید پیش حضرت پیغامبر صلعم و پشت پیغامبر عم نخوت
 که آن سیب را بشکند ناگاه سائل آمد و گفت التوفیق شی غیر پیغامبر صلعم
 آن سیب را بسائل داد عمر بن خطاب رضی برخواست بر آن سائل رفت همان
 سیب را خرید پیش حضرت صلعم آورد پیغامبر صلعم خوست تا بشکند باز همان
 سائل آمد و گفت التوفیق شی غیر پیغامبر صلعم باز آن سیب را بسائل داد
 علی رضی برخواست و همان سیب را از سائل خرید و پیش رسول عم آورد و در
 عم خوست تا بشکند باز همان سائل بیاید و سوال کرد پیغامبر صلعم باز آن
 سیب را با و داد ابو بکر صدیق رضی برخواست بر آن سائل رفت و همان سیب را
 خرید و پیش پیغامبر صلعم آورد بعضی گویند هفت بار سائل را دادند چون هفتمی تکرر
 سائل باید سید عالم صلعم نخوت سائل آمد و گفت التوفیق شی غیر
 پیغامبر صلعم آن سیب را بسائل داد و گفت تو سائل با یا حری در حال مهر جبر تل
 بیاید و این آیت از حضرت عزت آورد و اما السائل فکذا تنه سید تو
 سائل را باز کردان و سخن بانگت مگو آنوقت را یاد کن که ترا در شب معراج بر
 خود خواندم و تو بحضرت ما از هفت تا هفصد کثرت سوال کردی و امت
 کناهکاران را بخوستی ما هر هفصد بار هفصدگان هزار عاصی تو بخشیدیم

و سوال تو قبول کردیم سده من که هفت گرت سوال کرد و سبب طلبید تو از با
 نام نهادی این در حضرت مانسرد که سایل مارا کسی حقارت کند یا سومی
 نیز کرد زیرا که در دل سایل ما القا کنیم که بر فلان بن فلان برود سوال کن
 اگر سایل کسی چیزی میدهد در حضرت ما قبول افتد که باری و ستاده مارا
 مکر و چون کسی سایل مارا بی نصیب بازگرداند و یا سخن امانت میگوید و مرد در قتر
 می دلیل آنکه ان امانت من است و از نگاه بانی نصیب خواهد بود از جهت آنکه
 و ستاده مارا بی نصیب بازگردانند و سخن امانت کرد ای برادر تا توانی سایل را
 بی نصیب بازگردانی و او را از خود کمتر ندانی زیرا که او فرستاده خداست و تعالی اده
 باید که بدل و جان او را بقیظم داری و هر چه هست و بداند که بسیار پیش و یک
 آری و او را برای رضای خدا تعالی دوست داری **نقل است** هر که سایل را دوست
 دارد خدا تعالی از وی خوشنود باشد و در رساله قطب الاقطاب خواهد قطب الدین
 بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که در وقت امیر المومنین ابو بصیر
 فخر روی بود فاسق و شبه کار و شمر مسار و زانی و بیچاره و دل از ان نقل کرد و بعد از
 شب امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنده فاسق را در خواب دید که تاج حسنروانه بر
 سر نهاده و در تخت شامان نشسته و حوران کرد بر کردوی استاده اند خساره
 او چون ماه شب چهارم گشت است امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنده
 ای عزیز تو در دنیا معروف بفسق بودی این دولت و سمیت از چه یافتی آن مرد
 گفت آری امیر المومنین من در دنیا فاسق بودم اما روزی مرا کسب کردی
 بود و خواستم تا مان بخورم سایل بر در من آمد من آن نان را بان سایل دادم

امروزان نان مرکار آمد حق تعالی از برکت دادن آن نان بسا اهل از همه کنان آن
 من در گذشت و عفو کرد و مراد بن دولت رسانید و اینک یک فحش
 یعنی سید اهری چونکه باشد نعمت پروردگار خویش حدیث بکن یعنی کشف کردن
 بر بندگان من و بگوی مراد ازین نعمت است اسلام است یعنی ای محمد احکام
 شرع دین را بر مومنان بیان کن و آنچه در قرآن گفته ام بر بندگان من بیان
 و بگوی و بعضی گویند مراد از نعمت نعمت غنایم چهار است و مال زکوة است
 کذافی بحر المرجان و بعضی گویند مراد از نعمت دادن نبوت است یعنی سید ا
 ما ترابی گردانیدم تو این نعمت بر بندگان من یعنی ایشان را دعوت کن و
 بسوی ما بجاوان و بعضی گویند مراد ازین نعمت پریشکاریست یعنی سید ا
 ما پریشکاری اختیار دادم تو بر بندگان من بگوی تا ایشان نیز پریشکاری
 اختیار کنند و از کارهای بگترز باشند کذافی کشف الاسرار و بعضی گویند
 مراد ازین نعمت شناختن وقت هر نماز است یعنی سید ا ما را شناسای وقت
 هر نمازی گردانیدم تو بر بندگان من بیان کن تا ایشان نیز وقت نماز
 بشناسند و در بحر العلوم مسطور است مراد ازین نعمت شناختن قلب است یعنی
 سید ا ما را شناسا قبله گردانیدم تو بر بندگان من بیان کن تا ایشان قبله
 بشناسند و در بحر الانوار بندگی امجدوم سلطان حمید الدین شسته
 و اما نعمت یک فحش هر چونکه باشد پس اظهار کن نعمت پروردگار خود
 نعمت بر پنج نوع است نعمت چشم نعمت دست و نعمت پای و نعمت
 تن و نعمت دل اما نعمت چشم بنیای است یعنی ای محمد ما را روشن

چشم و اویم باید که جز ما غیری را نبینی و ما را نعمت است و اویم باید که دست خود
 کوتاه کنی و جز بجز حضرت مالک نافر از کنی و ما را نعمت پای و اویم تا خبر من بد
 دیگری نروی و هر کس که ترا بخواند باید که بدوستی من در خانه او بروی و اگر
 ضعیف در کاری باشد باید که بدوستی من فی الحال قدم رنجب کنی و ما
 را نعمت تن و اویم یعنی تن درستی را عینیت ما رو تن را در کار ما با در تا ما قوت
 کنی بدو کردیم و ما را نعمت دل و اویم یعنی دل ترا بر سر را کرد و امید هم همیشه
 در یاد من باش و این نعمت ما که ما بر تو و اویم بر بندگان ما نیز بلوی تا ایشان
 نیز قدر این بیخ نعمت بدانند و غرت دارند و ما را نعمت ربک محبت یعنی
 گویند مراد ازین اسرار است حق تعالی میفرماید ای محمد ما در شب معراج
 بر تو سر با کفتم در بندگان من رسان شینده ام زبان سیر و سیکر این نعمت
 شیخ جمال الحق او الدین یعنی این از بندی محذوم شیخ شیخ شهاب الدین
 سهوردی عاشق بدو وجه شیندم اول که مراد ازین نعمت شکر است
 و او می بر نعمت است پس روی بروقت شکر لازم بود و چه او می از
 شکر خدا تعالی خالی نیست اگر چه بند کینه کار مشغول در کارهای دنیا و است
 اما موسی اندام وی جمله در تسبیح اند محبت از ذکر حق تعالی باز نمی بند
 وجه دوم آنست که مراد ازین نعمت باطن است و آن تسلیم است و بدو
 محذوم قاضی حمید الدین ناکوری رح در بحر المرجان نعمت ظاهر و باطن را بدو
 نوشته اند و بیان کرده اند وجه اول نعمت ظاهر تن درستی است و نعمت باطن
 روشنائی دل است وجه دوم نعمت ظاهر حیات است و نعمت باطن موت است

قال النبي صلى الله عليه وسلم خير ما يصل اليه الجيب الى الجيب وجهه يوم نعمت ظاهره
 است و نعمت باطن تصديق است وجه چهارم نعمت ظاهره محمد مصطفي است
 و نعمت باطن خداوند تعالی است حل جلاله وجه پنجم نعمت ظاهره شرف است
 نعمت باطن طریقت است وجه ششم نعمت ظاهره کویای است و نعمت باطن
 عقل است وجه هفتم نعمت ظاهره شادمانی است و نعمت باطن غم است وجه
 هشتم نعمت ظاهره علم است و نعمت باطن عمل است وجه نهم نعمت ظاهره محبت
 و نعمت باطن معرفت است وجه دهم نعمت ظاهره مجاهده است و نعمت باطن
 مشاهده است و در کتاب معرق القلوب نوشته دیدم که نعمت ظاهره باطن
 بر پنج وجه است وجه اول نعمت ظاهره مال و زینت و نعمت باطن فقر و
 اولاد صالح است وجه دوم نعمت ظاهره روشنائی و حیثیت است و نعمت
 باطن روشنائی دل است وجه سوم نعمت ظاهره نماز است و نعمت باطن
 حضور است وجه چهارم نعمت ظاهره توبه است و نعمت باطن قبول است وجه
 پنجم نعمت ظاهره کویای است و نعمت باطن خاموشی است و اندا علم

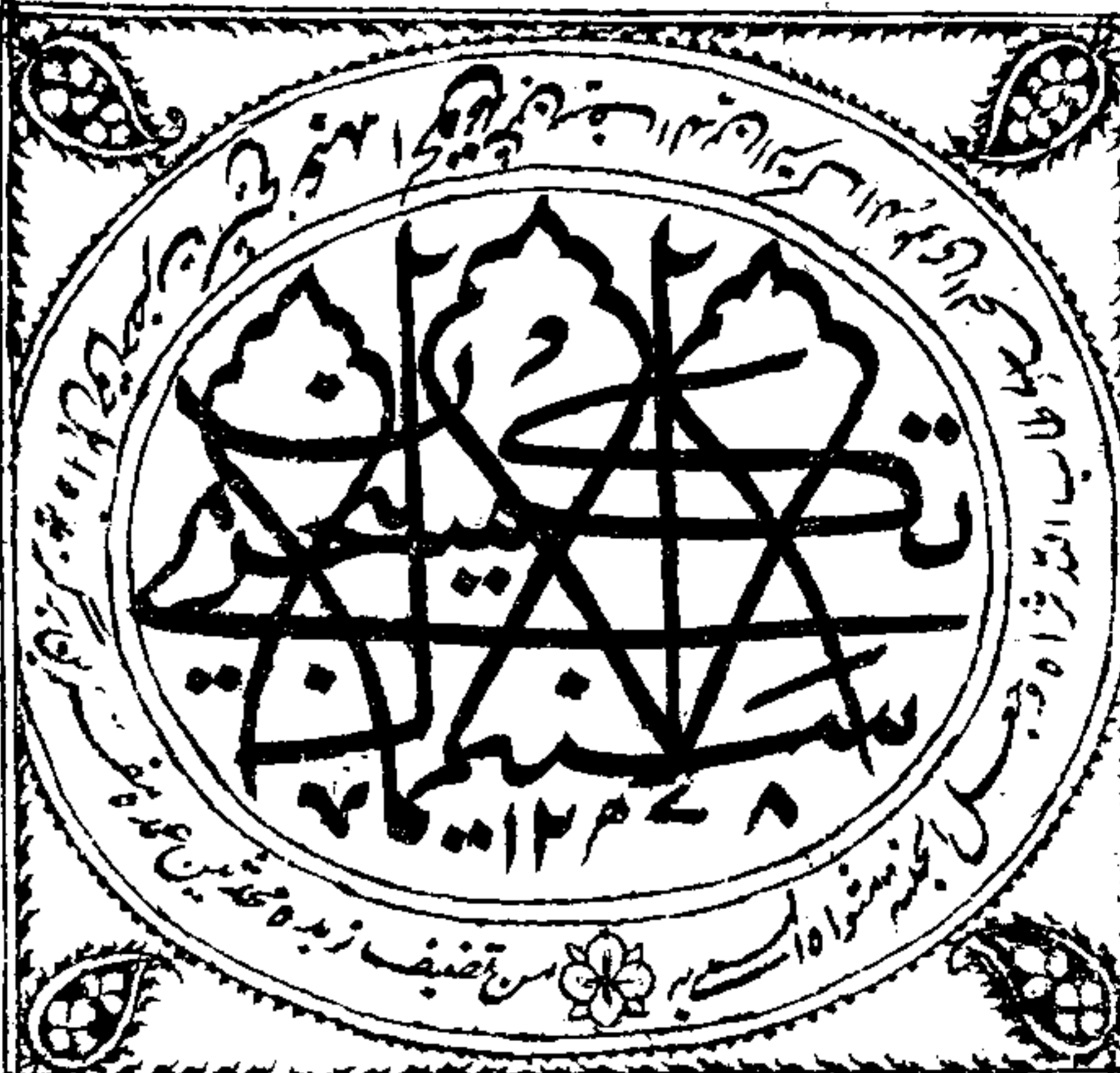
بالصواب

نمت

در ظاهره
 ۱۴

وَمِنْ تَوْكَلٍ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ

بِعون عنایت تازدمشان و امرامکن فکان نسخہ و پذیرد علم عقاید بی مثل بی نظیر



حسب انفرادی عمده التجار حضرت لوی محمد سلیم الدین خان با تمام مسطرہ زرگری برادر

مَطْعَمٌ كَرِيمٌ رَكْبٌ
رَبٌّ رَامِنٌ وَالْأَهْلُ مَطْبُونٌ